

متن پرسش

بسم الله الرحمن الرحيم با عرض سلام خدمت استاد مهربان: لطفا این جمله حضرت علامه حسن زاده را اندکی شرح دهید: (غضب و انتقام نیز از عین رحمت اوست زیرا اکثر اهل عالم به سبب غضب و انتقام به کمالی که برایشان مقدر شده می‌رسند اگر چه ملایم طبعشان نباشد.) سدره المنتهی فی تفسیر قرآن المصطفی. چرا رسیدن به غضب را کمال مقدر می‌نامند چگونه تقدیری است؟ و اساسا چرا غضب را از عین رحمت می‌دانند آری اگر مجرمی زودتر از دنیا برود برایش رحمت است چون از میزان گناه او کم می‌شود ولی نفس گرفتاری در عذاب را چگونه رحمت بدانیم؟ ۲. در رابطه با ایمان فرعون در همان کتاب حضرت علامه ظاهرا از قول ابن عربی آورده است: «فقبضه طاهرا مطهرا لیس فیه شی من الخبث لانه عند ایمانه قبل ان یکتسب شیئا من الاثام و الاسلام یجب ما قلبه و جعله آیه علی عنایه سبحانه بمن شاء حتی لا ییاس احد من رحمه الله فلو کان فرعون ممن آیس ممن ما بادر الی الایمان.....» و در توضیح خودش هم تایید فرموده است با توجه به سخن جنابعالی که ایمان فرعون را غیر قابل قبول فرمودید پس مبنای حرف این بزرگان چیست و آیا این دلیل که چون فرعون ادعای ایمان کرد پس جزء کفار که آیس از رحمت خداوندند نبوده است زیرا کافر هیچ گاه طلب رحمت از خدا نمی‌کند و لو این که هزار بار در دریا غرق شود چنانچه ابوجهل در زمان قتل خود گفت من در این حال نیز از مخالفت محمد (ص) پشیمان نیستم درست است؟ پس آنها هم که در قیامت رب ارجعون می‌گویند بشرح ایضا و اساسا اکثری آدمها در حال معاینه و سکرات به خاطر دیدن حقایق و چشیدن سکرات ایمان می‌آورند و آنگاه آیا این مطب با مطلب نخست که فرمودند اکثریت انسانها به غضب دچار می‌شوند تضاد ندارد؟ با تشکر و التماس دعا

متن پاسخ

باسمه تعالی: سلام علیکم: غضب بر کسی جاری می‌شود که امکان رسیدن به کمالات الهیه در او باشد و او نسبت به جذب آن کمالات، کاهلی کرده باشد و لذا با نظر به کمالی که می‌توانسته است به دست آورد به او غضب می‌کنند تا به وجه کمالیش برگردد و از این جهت، غضب نیز ذیل رحمت الهی به صحنه می‌آید. می‌ماند بحثی که محی‌الدین در فصّ اسماعیلی پیش می‌کشد در رابطه با «عَذْب» و گواراشدن عذاب، که در این مورد اختلاف نظر هست. [۱] ۲- آیات مربوط به فرعون در حالی که داشت غرق می‌شد موجب تفاوت نظر در مورد ایمان فرعون شده است که گفت: «آمَنْتُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا الَّذِي آمَنْتُ بِهِ بَنُو إِسْرَائِيلَ وَ أَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ» (یونس/۹۰) در حالی که خداوند در جواب او فرمود: «الآن وَ

قَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ وَ كُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ (۹۱) . و این نشان می‌دهد که فرصتِ ایمان گذشته است. موفق باشید

[۱] - محی‌الدین می‌گوید بعد از آن که اسم منتقم کار خود را کرد، عذابِ حسی مثل دردناک بودن مار و عقرب قطع می‌شود، ولی عذابِ نفسی ابدی است. می‌گوید اهل جهنم در شرایط «لا يَمُوتُ و لا يَحْيَى» قرار می‌گیرند و مثل کسی که در اثر درد شدید غش می‌کند دیگر احساس درد را ندارند و در همین حدّ یک نوع نعمت برای آن‌ها محسوب می‌شود، هرچند از آتش خارج نمی‌شوند. می‌گوید: «لأنّهم لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنَ النَّارِ ابداً» ولی تخدیری در حسّ آن‌ها پدید می‌آید که آلم موجود در آتش را احساس نمی‌کنند و حتی گاهی برای بعضی از آن‌ها یک نعیم خیالی پدید می‌آید، «نعيماً خيالياً» مثل خواب دیدن کسی که در حالت بیداری در سختی است ولی در خواب شرایط دیگری را خواب می‌بیند.

می‌گوید در قرآن اگر عذاب الیم فرموده با خالد بودن همراه نیآورده تا معلوم شود عذاب تا آخر با دردناک بودن همراه است و تبدیل به عَذْب نمی‌شود، هرچند آن کسی که چرک و خون می‌خورد و به آن عادت می‌کند، غیر از آن کسی است که از نعمت‌های بهشتی لذّت می‌برد. ولی اهل نار بعد از آن که از خروج از نار مأیوس شدند مزاج‌شان مناسب عذاب می‌شود و دردشان با نوعی لذّت آمیخته می‌گردد و این همان مآلِ إلی الرحمة است (فصّ هودی).

ملاصدرا در جلد ۹ اسفار، صفحه‌ی ۳۴۶ به استقبال سخن محی‌الدین رفته و معتقد می‌شود عذاب، دائمی نمی‌باشد و معتقد است از آن جایی که قرآن می‌فرماید: «وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيراً مِنَ الْجِنَّ وَ الْإِنْسِ» (اعراف/۱۷۹) به یقین عده‌ی زیادی را برای جهنم آفریدیم. پس ذات عده‌ای برای جهنم است و از این جهت که ذات آن‌ها با جهنم مناسبت دارد نباید جهنم برای آن‌ها آزاردهنده باشد و به همین جهت از درخت زقوم با ولع می‌خورند. البته ملاصدرا در کتاب «عرشیه» که از آخرین آثار اوست از عقیده‌ی قبلی برمی‌گردد و معتقد می‌شود دار جهنم دار آلام و رنج ابدی است. در کتاب «عرشیه» این طور شروع می‌کند: صاحب فتوحات مکیه، ابن عربی، در این باب امعان نظر کرد و در آن کتاب، بحث فراوان نمود و در فصوص گفت: اما دوزخیان، فرجام کار آن‌ها به سوی نعمت است؛ زیرا صورت آتش برای دوزخیان پس از سپری شدن مدت عقوبت، سرد و سلامت می‌شود. «و اما انا و الذی لاح لی بما انا مشغول به من الرياضات العلمیة و العملیة ان دار الجحیم، لیست بدار النعیم و انما هی موضع الألم و المحن و فیها العذاب الدائم، لكن آلامها متفنة متجددة علی الاستمرار بلا انقطاع و الجلود فیها

متبدلة. « اما من، آنچه که برایم با اشتغال به ریاضت‌های علمی و عملی، ظاهر و آشکار شده، این است که دوزخ و سرای جحیم جای نعمت نیست بلکه جای درد و رنج است و در آن، عذاب دائم و همیشگی وجود دارد اما رنج‌ها و دردهایش گوناگون و نو به نو و در عین حال پیوسته و بدون پایان است. پوست‌ها در آن دگرگون می‌شوند. آن‌جا جای راحتی و آسودگی و رحمت و آرامش نیست؛ زیرا منزلت دوزخ و دار جحیم در آن سرای، همانند منزلت عالم کون و فساد، از این عالم دنیاست. (ملا صدرا، عرشیه، انتشارات مولی، ۱۳۶۱، ص ۲۸۲).

علامه طباطبایی «رحمة الله علیه» پس از بحث بر روی آیات ۱۶۳ تا ۱۶۷ سوره‌ی بقره، بحثی را در همین رابطه به میان می‌کشند و می‌فرمایند:

«این مسئله مطرح است که آیا عذاب قیامت انقطاع می‌پذیرد و یا خالد و جاودانه است، مسئله‌های است که نظریه علمای اهل بحث در آن مختلف است، هم از نظر ادله‌ی عقلی و هم از جهت ظواهر لفظی. و آنچه در این باره می‌توان گفت، این است که از جهت ظواهر لفظی، باید دانست که کتاب خدا نص است در خلود و جاودانگی و مفرماید: «وَمَا هُمْ بِخَارِجِينَ مِنَ النَّارِ»، ایشان به هیچ وجه از آتش بیرون نخواهند شد، و سنت از طرق ائمه‌ی اهل بیت h نیز آن قدر زیاد است که به اصطلاح به حد استفاضه رسیده.

از جهت عقل، باید گفت: نعمت و عذاب عقلی که عارض بر نفس میشوند، به خاطر تجردش و تخلقش به اخلاق و ملکات فاضله یا رذیله و یا به خاطر احوال خوب و بدی که کسب کرده. این احوال و ملکات در نفس، صورتی نیکو و یا قبیح ایجاد میکند که نفس سعیده از آن صورت نیکو متنعم، و نفس شقی از آن صورت قبیح متألم می‌شود. و در صورتی که این صورت‌ها در نفس رسوخ نکرده باشد و صورتی ناسازگار با ذات نفس باشد، به زودی زایل می‌گردد، برای این‌که عقل برای ناسازگاری دوام و اکثریت نمیبیند و قسر، فشار، زور و ناسازگاری محکوم به زوال است (پس اگر ذات نفس سعیده باشد، صورت‌های رذیله و زشت دیر یا زود از آن زایل می‌گردد و اگر ذات نفس شقی باشد، صورت‌های نیکو و جمیل که در آن نقش بسته، به زودی زایل می‌شود). و نفس خودش می‌ماند و آن سعادت و شقاوت ذاتی‌اش، پس اگر نفس مؤمن به خاطر گناهانی صورت‌های زشتی به خود گرفت، سرانجام آن صورت‌ها از بین می‌رود، چون با ذات نفس سازگار نیست هم‌چنان که نفس کافر که ذاتاً شقی است، اگر به خاطر تکرار کارهای صالح صور حسنهای به خود گرفت، آن صور بالأخره از نفس زایل می‌شود، چون محیط نفس با آن سازگار نیست و همه‌ی این مطالب روشن است. و اما در صورتی که صورت‌های عارضه بر نفس، در نفس رسوخ کرده باشد، و در نتیجه صورت جدیدی و نوعیت تازه‌ای به نفس داده باشد، مثلاً او را که انسان بود و دارای صورت انسانی بود، بخیل کند که چنین انسانی يك نوع جدیدی از انسانیت است، همان‌طور که ناطقه وقتی با جنس حیوان ضمیمه شود يك نوع

حیوان درست میکند که نامش انسان است و این هم معلوم است که این نوع یعنی انسان، نوعی است مجرد در نفس، و موجود مجرد دائمی الوجود است؛ در نتیجه هر گناهی که از او صادر شود، در صورتی که نفس او سعیده باشد و با گناه سنخیت نداشته باشد و خلاصه عوامل خارجی گناه را به گردنش گذاشته باشد، در چنین صورتی وبال و عذاب آن گناهان را میچشد و پاک می‌شود، و از عذاب نجات میابد و در صورتی که نفس او شقی باشد و با گناه سنخیت داشته باشد در این صورت هرچند که هرچه از چنین نفسی سر میزند به اذن خدا است و لیکن از آنجا که گناهان بدون قسر و فشار از او سر میزند، چون نفس او نفسی گناه دوست است، لذا چنین نفسی دائماً در عذاب خواهد ماند. و مثل چنین انسانی که دائماً گرفتار و معذب به لوازم ملکات خویش است به وجهی مثل کسی است که به مرض مالیخولیا و یا مرض کابوس دائمی مبتلا شده که دائماً صورتهایی هول‌انگیز و وحشت‌آور و زشت از قوه‌ی خیالیهاش سر میزند، چنین کسی همواره از آن صورتهای فرار میکند و با آنها در جنگ و ستیز و بالأخره در عذاب است، با این‌که خود او این صورتهای را درست می‌کند و صدور آن از نفسش به قسر قاسر و به فشاری از خارج نیست، و کسی این صورتهای را در نفس او مجسم نکرده، بلکه کار، کار نفس خود او است، ولیکن هر چه باشد بالأخره از آن صورتهای رنج مبرد و از آن صورتهای مگریزد و مگر عذاب، غیر آن چیزی است که انسان قبل از ابتلاء بدان از آن می‌گریزد؟ و بعد از آن که بدان مبتلا شد، در جستجوی خلاصی از آن بر میآید؟ و این تعریف و مثال بر آن امور زشت و صورتهای غیر جمیل که انسان شقی در دار آخرتش با آنها روبه‌رو می‌شود، صدق میکند، پس معلوم شد که عذاب جاودانه و انقطاع‌ناپذیر، از انسان شقی، خود شقاوت و بدبختی ذاتی او است، و قاسری و خلاصه کسی او را بدان مبتلا نکرده است. حال که مسئله‌ی خلود در عذاب برایت روشن گردید، اینک اشکال‌هایی که به آن کرده‌اند از نظرت میگذرد، آن وقت خواهی دید که تا چه حد فاسد و بی‌پایه است.

اشکال اول این‌که؛ خدای سبحان با این‌که دارای رحمت واسعه است، چگونه رحمتش اجازه می‌دهد کسی را بیافریند که بازگشت او به سوی عذاب دائم باشد، عذابی که هیچ موجودی تاب تحمل آن را ندارد.

دوم این‌که؛ عذاب وقتی عذاب است که با طبع معذب سازگار نباشد و یا به عبارت علمی قسری و غیر طبیعی باشد و در جای خود مسلم شده، که قسر دوام ندارد، پس چگونه عذاب دائمی تصور می‌شود؟

سوم این‌که؛ بنده‌ی خدا هر گناهی هم که کرده باشد، بالأخره پایان داشت، مثلاً هفتاد سال گناه کرد، چرا باید تا ابد معذب باشد؟ و آیا این ظلم نیست؟

چهارم این‌که؛ افراد شقی هم همان دخالت و تأثیر را در نظام تکوین دارند که افراد سعید دارند، و خدمتی که آنان به این نظام کرده و میکنند، از خدمت افراد سعید کم‌تر نیست، چون اگر نیک بنگری زمینه‌ی سعادت افراد سعید را همین اشقیا فراهم نموده و منمایند، پس دیگر چرا باید در عذاب دائمی معذب باشند؟

پنجم این‌که؛ عذاب هر متخلف و نافرمان به طور کلی برای این است که عذاب‌کننده آن نقصی را که به وسیله‌ی نافرمانی متخلف و ظالم متوجه او شده، جبران کند، که این جبران را به عبارتی کوتاه‌تر انتقام هم مگوییم، و انتقام از خدای تعالی تصور ندارد، چون عصیان و نافرمانی بنده، نقصی بر او و بر مقام ربوبی او وارد نمکند تا بخواهد با عذاب کردن عاصی، آن را جبران نماید، و این اشکال تنها مربوط به عذاب دائم نیست بلکه به عذاب موقت نیز متوجه می‌شود، چیزی که هست در عذاب دائم بیشتر وارد است.

این بود آن اشکالها که بر عذاب خالد کرده‌اند، البته اشکال‌های دیگری نظیر این‌ها کرده‌اند، و خواننده‌ی عزیز اگر آن طور که باید به معنای بیانی که ما در باره‌ی خود در عذاب کردیم، احاطه پیدا کند، خواهد دید که این اشکال‌ها از اصل ساقط است، برای این‌که گفتیم: عذاب خالد اثر و خاصیت آن صورت نوعیه شقاوت‌باری است که نفس انسان شقی به خود گرفته، این نوع انسان هم نمی‌تواند نوع دیگری شود، چون تصور و گفتگوی ما از چنین نفسی بعد از آن است که نخست به اختیار خود گناهای مرتکب شد و سپس به دنبال آن گناهان احوالی پی در پی در نفس او پدید آمد، و به دنبالش استعداد شدیدی در ذات نفس پیدا شد. و همین شدت یافتن استعداد نفس، علتی است که در تمامی حوادث باعث می‌شود صورتی متناسب با آن استعداد در نفس پدید بیاورد. در نتیجه همان‌طور که بعد از انسان شدن نان و گوشت و میوه و عناصر و مواد دیگری که انسان مرکب از آن است، دیگر صحیح نیست بپرسیم چرا این مرکب شعور پیدا کرده و چرا فکر دارد و چرا و صدها چرا، دیگر، برای این‌که پاسخ به همه‌ی این سؤالات يك کلمه است، و آن این است که چون انسان شده، همچنین در مورد بحث ما، صحیح نیست بپرسیم چرا شقاوت دست از یقه او بر نمی‌دارد و دائماً آثار شقاوت از آن سر می‌زند؟ که یکی از آن آثار، عذاب جاودانه است، چون جواب همه‌ی این‌ها این است که چون او به دست خود و به اختیار خود، خود را شقی ساخت، یعنی انسانی خاص کرد که شقاوت، لازمه‌ی وجود او است».[۱]

در رابطه با این‌که خداوند به وعده‌ی خود عمل می‌کند ولی آن‌طور نیست که حتماً به وعیدی که می‌دهد عمل کند، حضرت صادق (ع) می‌فرماید: «مَنْ وَعَدَهُ اللَّهُ عَلَى عَمَلٍ ثَوَابًا فَهُوَ مُنْجِرٌ لَهُ وَ مَنْ أَوْعَدَهُ عَلَى عَمَلٍ عِقَابًا فَهُوَ فِيهِ بِالْخِيَارِ»؛ کسی را که خدا وعده‌ی پاداش در کرداری دهد آن پاداش برایش ثابت است و کسی را که خدا وعده‌ی بر مجازات دهد او مختار است که اگر بخواهد عوض

جناب حجت‌الاسلام آقای یزدان‌پناه در جمع‌بندی این بحث چنین می‌فرمایند که در اسماء الهی در جمع، اسماء خیر می‌چربد و از طرفی حدیث «سَبَقْتُ رَحْمَتِي غَضَبِي» جدی است و امیرالمؤمنین (ع) نیز در دعای کمیل با اعتقاد به رحمت الهی عرضه می‌دارند: «فَبِالْيَقِينِ أَقْطَعُ لَوْ لَا مَا حَكَمْتَ بِهِ مِنْ تَعْذِيبِ جَاحِدِيكَ وَ قَضَيْتَ بِهِ مِنْ إِخْلَادِ مُعَانِدِيكَ لَجَعَلْتَ النَّارَ كُلَّهَا بَرْدًا وَ سَلَامًا وَ مَا كَانَ [۱] لِأَحَدٍ فِيهَا مَقْرَأً وَ لَا مُقَامًا لِكِنَّكَ تَقَدَّسَتْ أَسْمَاؤُكَ أَفْسَمْتَ أَنْ تَمْلَأَهَا مِنَ الْكَافِرِينَ مِنَ الْجِنَّةِ وَ النَّاسِ أَجْمَعِينَ وَ أَنْ تُخَلِّدَ فِيهَا الْمُعَانِدِينَ».

و از آنجایی از نظر عقلی و عرفانی در نظام احسن خیر کثیر است و شرّ قلیل، می‌توان گفت در عین عذاب یک نوع لذّت هم باید در میان باشد. زیرا هرچیزی که ملکه‌ی جان انسان شد چنانچه ملکه‌ی دیگری مقابل آن نباشد، آن ملکه کار خود را می‌کند و صورت برزخی و قیامتی خود را همراه دارد و از این جهت می‌توان گفت چگونگی جهنم به حسب افراد و استعدادهای آنها است به طوری که ائمه‌ی کفر تا آخر در رنج و آلم هستند در عین لذّت خاص خود از آن عذاب. مثل آن که در خبر داریم وقتی ابوجهل در جهنم است با عبور رسول خدا از کنار جهنم نسیمی خنک به جهنم و جهنمیان می‌رسد، وقتی ابوجهل می‌فهمد این راحتی به جهت عبور رسول خدا است از غضبی که دارد می‌گوید جلو این نسیم را ببندید، با این که در حال عذاب است ولی لذّت باقی‌ماندن در آن عذاب نسبت به راحتی نسیمی که عبور رسول خدا برای او آورده، برایش بهتر است. همه‌ی کفار در جهنم در یک حدّ نیستند، بعضی قطع رنج دارند که همین برای آنها یک نوع رحمت است و بعضی نه تنها قطع رنج دارند بلکه عذاب آنها به عذّب تبدیل می‌شود زیرا در دنیا در عین کفر دارای صفات حسنه‌ای مثل سخاوت بوده‌اند.

جناب حجت‌الاسلام استاد یزدان‌پناه، نظر استادشان آیت‌الله حسن‌زاده را نیز این‌طور بیان می‌کنند که خلود در عذاب هست، ولی چون به آن خو می‌کنند آن عذاب از رنج‌آوردن در می‌آید. می‌فرمایند ظاهراً شریعت این موضوع را سربسته گذارده و به اعلام همان عذابی که سال‌های متمادی برای اهل جهنم هست بسنده کرده و اگر هم عذاب در نهایت همراه با رنج و درد نباشد همان قبح منظری که جهنمی‌ها دارند که با خوردن غساق همراه است، سر جای خود محفوظ است.

آیت‌الله جوادی معتقدند مسئله‌ی ابدیت عذاب بدون شناخت انسان میسر نیست و اگر انسان یک گوهر داشته باشد آن وقت می‌توان بحث کرد آیا این عوارض در جهنم عارض بر جان انسان شده یا همسخ انسان است و اگر همسخ انسان است دیگر عذاب نیست و اگر همسخ انسان نیست ابدی نیست. ولی وقتی انسان دارای یک گوهر نبود و دارای فطرت و طبیعت بود موضوع متفاوت می‌شود بدین معنا که فطرت او آنچه را طبع او به عنوان ملکاتِ خلاف شریعت در خود نهادینه کرده است

نمی‌پذیرد و همواره این تضاد که مسخر به انواع عذاب‌های رنج‌آور می‌شود در چنین انسانی باقی است.